

درآمدی به افادات هایدگر

زیبایی‌شناسی و ذهنیت از کانت تا نیچه

نگاهی به دو برگردان فارسی وجود (هستی) و زمان

معانی چندگانه (موجود) بودن نزد ارسطو

درآمدی به افادات هایدگر

علی زاهد

هایدگر پس از کتاب هستی و زمان پی برد که اثرش بیش از حد کانتی و متافیزیکی شده و شاید گرفتار یا موهم گونه‌ای اگوستنریزم است. از این رو، در آثار بعدی خود مثل نامه‌ای درباب اومانیزم و همین کتاب بر آن شد که «چرخشی» در پیش گیرد. اما این که این چرخش چیست درباره آن نقل فراوان است: آیا این گسستی از آثار قبلی او است؟ آیا دیدن مسئله هستی صرفاً از زاویه‌ای دیگر است (مکمل نگاه قبلی) و آیا این چرخش تدبیری از خود هایدگر است و یا اساساً تقدیری از ناحیه خود هستی (که در این جا فضا کاملاً هگلی می‌شود؛ جایی که هگل در صفحات پایانی کتاب پدیدارشناسی خود دیگر درباره فلسفه نمی‌نوشت بلکه این خود فلسفه بود که داشت به اوج رسیدن و کمال خود را مسجل می‌کرد). به هر حال، این چرخش به هر معنایی که باشد شاهدیم که در آثار متأخر هایدگر تأکید بیشتر بر تاریخ، آن هم تاریخ مغرب‌زمین است تا بر تاریخ زندگی شخص دازاین. این جا رد هستی در ضمن تاریخ کلی غرب دنبال می‌شود. سخن هایدگر این است که هستی یا به قول مترجم محترم هستو (که مرا یاد هسته هلو می‌اندازد و یا اسم یک دختر بچه یا یک بچه گربه را متبادر می‌کند) در یونان باستان فراموش می‌شود و هستندگان بر جای آن می‌نشینند، اما هایدگر برعکس پیروان وطنی‌اش به تئوری توطئه اعتقادی ندارد. این تبنانی افلاطون، سقراط و ارسطو نیست که به جای هستی یا همان هستوی کذایی مفهوم کلی، ایده وجوه را بر کرسی تفکر می‌نشانند. هایدگر تقدیرگراتر و هگلی‌تر از این حرف‌هاست. نه این خود هستی است که واپس می‌نشیند و آدمیان را سرگرم هستندگان می‌کند. بخواهیم عرفانی‌تر افاضه بفرماییم این مکر هستی است که خود را واپس می‌کشاند و تفکر را در متافیزیک مستغرق و مشتغل می‌سازد. پس هستی پنهان می‌شود تا هستندگان آشکار شوند و تاریخ غرب، تاریخ این فراموشی است. ایده افلاطون، جوهر ارسطو، خدای خالق مسیحیت، سوژه دکارت، اراده نیچه، همه و همه، به یک چوب رانده می‌شوند.



دانیلا والگانو،

درآمدی بر افادات به فلسفه هایدگر،

ترجمه محمدرضا قربانی،

تهران: انتشارات گام نو، ۱۳۸۶

کتاب حاضر در ارائه مثال امساک می‌کند، اما به گمانم این مثال چندان بد نباشد: هستی مثل روشنایی تالاری است مجلل و باشکوه و آدم‌ها مثل خانم‌هایی ندید بدید هستند که از این تالار مجلل دیدار می‌کنند. خانم‌ها محو مبلمان، پرده‌ها و وسایل گران‌بهای تالار شده‌اند و سرگرم غیبت و گفت و شنودند، غافل از این که این روشنایی است که مجال جلوه‌گری اشیاء را فراهم کرده است. پس هستی همچون روشنایی در پنهانی خویش آشکاری اشیاء را فراهم کرده است. این رخداد هستی است. هستی این‌گونه رخ نموده است. هستی در واپس‌نشینی خویش رخ‌نمایی کرده است. درد هایدگر این است که ما بتوانیم روزی نه فراتر از اشیاء، بلکه در ضمن اشیاء به خود این هستی بنگریم، به آن رخداد بزرگی که این نمایش مکارانه را رقم زده است، به این کمربندی که همه چیز و همه کس را دربرگرفته (لوگوس) و گرد هم آورده است. ولی سخن ما خام و نپخته است، مگر می‌توان به هستی نگریست؟ اگر به هستی بنگریم آن دیگر هستی نیست؛ باز هم یک ایده متافیزیکی است؛ چیزی در حد اشیاء بسیط ویتگنشتاین، مونادهای لایب‌نیتس، اتم‌های فیزیک‌دانان و خدای شخص‌وار مسیحیت.

پس هایدگر می‌خواهد ما به هستی بنگریم، ولی در عین اعتراف به پنهان‌بودگی آن. هستی پنهان است، در همه حال و همه وقت، اما نیهیلیسم این است که پنهانی آن نیز پنهان نماند و در این پنهانی مضاعف است که اساساً هستی انکار می‌شود و پرسش از آن بی‌معنا قلمداد می‌گردد؛ چنان که به‌زعم هایدگر برای تاریخ مغرب‌زمین اوضاع از افلاطون تا نیچه این چنین بوده است. مثالی می‌زنم: من به دنبال خانه دوستم می‌گردم، اما واقعاً نمی‌دانم که خانه دوستم کجاست، ولی مدعی هستم که می‌دانم خانه دوستم کجاست. من در نادانی و جهالت به سرمی‌برم، اما اصرار بر جهالتم دارم که این همان جهل مرکب است. اکنون اگر عنایتی نصیبم شود، شاید به این‌جا برسیم که اعتراف کنم نمی‌دانم خانه دوستم کجاست. این‌جا آگاهی من به جهل و نادانی‌ام خانه دوست را برای من پیدا نخواهد نکرد، بلکه ناپیدایی خانه دوستم را آشکار خواهد کرد. هایدگر نیز همین را طلب می‌کند. طلب او این نیست که پرده از رخ هستی بردارد. هدف او این است که به ناپیدایی هستی در ضمن آشکاری هستندگان واقف گردیم. ولی باز هم سخن ما ناقص است. زیرا این اتفاق مبارک چیزی نیست که به اراده هایدگر و یا من و شما محقق گردد.

چنین اراده‌ای که گمان می‌کند به چنین کاری قادر است، همان سوپرکتیویسم است، همان خودمحموری است، همان فراموشی هستی است. چرخشی در تاریخ هستی باید تا جهل مرکب ما به جهل بسیط بدل شود و این چرخش از ناحیه خود هستی است. هستی باید بخواهد تا رازوارگی و ناپیدایی جاودانه خود را به نمایش نهد و این، چیزی است که شاید در افق تاریخ آدمیان رخ دهد، این ظهور خدایی فراتر از آدمیان نیست، بلکه چرخشی در نگرش و وجود آدمیان است. آدمیان آن را به نمایش می‌نهند و عهده‌دار آن می‌گردند اگرچه رخداد آن به اراده خودمحمور آنان وابسته نیست.

کتاب درآمدی به افادات امیدوارم مطالبی از این دست را به ما گوشزد نموده باشد. می‌گویم امیدوارم، زیرا نثر کتاب آن قدر پیچیده بود که من ناگزیر شدم از اطلاعات پیشینم استفاده کنم. سعی مترجم محترم این کتاب مشکور باد! زیرا با کتاب دشواری دست و پنجه نرم کرده است.

امیدوارم توانسته باشم خوانندگان را به خرید یک کتاب فلسفی ترغیب کرده باشم. اگر خوانندگان کتاب را بخوانند و چیزی زیادی دریابند، زیان و ضررش کمتر از این است که مترجم گرامی و ناشر محترم احساس کنند در ترجمه و نشر کتب فلسفی سودی نیست. ما از تعصب صنفی به دور نیستیم.

